

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فرستنده: برهان عظیمی

وحید ولی زاده

۲۶ جون ۲۰۱۱

نه، جنبش خیابان زنده نیست!

توسط شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران

آن دور تند وقایع، با تظاهرات ها و دویدن ها و کتک خوردن ها و عقب نشستن ها و نفس تازه کردن ها و بازگشتن ها و شعار ها و خشم ها و سنگ ها و سرکوب ها و عکس ها و التهابات، از حرکت باز ایستاد. آن هیولای زیبایی که ناگهان از زیر سطح روزمرگی ها و ترافیک های همیشگی و خستگی صورت های صبح و عصر و پاساژگردی ها و فرونشستن در مبلمان رخوت تلویزیونی سر برآورده بود و با تحرک تخریبگرش، با تنوره دهانش و گام های رعشه انگیزش، نظام شهری را مختل کرد و مدیران آن را آسیمه سر و دستخوش هرج و مرج، به اینسوی و آنسوی و در جست و جوی پناهگاه ها می تاراند، اینک دوباره به زیر سطح رفته است، به اعماق ناپیدای دریای موطن خود. به واژگان اخوان ثالث:

موج ها خوابیده اند آرام و رام

طبل توفان از نوا افتاده است

آن جنبشی که بعد از انتخابات شکل گرفت، و با سرپیچی از فصل الخطاب خامنه ای زبانه کشید، اینک ناپیدا است و تک و توک فراخوان ها و ابتکارات، مشتعل نمی شود و آن امیدها که شکوفا شد، دیری است که پژمرده است و برپر می شوند. در این فضای خموشی خیابانی، و رونق خیمه شب بازی های رسانه ای، پرسش چه باید کرد؟ پاسخ خود را در تحلیلی از موقعیت کنونی می یابد. و مقاله امین حصوری با نام تحریک کننده ی «آیا جنبش زنده است؟» موقعیت کنونی را از نگاهی ترسیم می کند. ترسیم ناواقعی موقعیت کنونی اما این خطر را دارد که آن پرسش کانونی چه باید کرد را پاسخی غیراثربخش بیافریند. من در این نوشتار تلاش می کنم نشان دهم که چرا و چگونه پاسخ حصوری به پرسش آیا جنبش زنده است مفاهیم و ایده هائی را در بردارد که نه تنها با واقعیت انضمامی همخوان نیست، بلکه چه باید کرد را از توان انفجاری آن تهی می کند.

امین حصوری در مقاله خود ابتداء به دو پاسخ طرح شده در برابر پرسش «آیا جنبش زنده است؟» می پردازد. او می گوید دسته ای که واقعیت جنبش را انکار و یا تحقیر می کرده اند اکنون جنبش را مرده می بینند و مرگ جنبش را به جشن دیدگاه ها و مواضع خود بدل ساخته اند. دسته دوم اصلاح طلبان اند که به صورت ابزاری به جنبش می نگرند. آنان می کوشند به بیان حصوری جنبش را «شاداب تر» از همیشه نشان دهند. در این دو مشاهده با امین حصوری همراه، اما هنگامی که او به ضلع سوم واقعیت می پردازد، به باور من مشاهده ای کژدیسه طرح می کند. او علاوه بر این دو گرایش، «خیل وسیعی از افراد عموماً گمنام» را مطرح می کند که :

«از سر تمایل به «وفاداری» به «رخداد» و با باور به اینکه «هر جنبش اجتماعی، گسترش «افق های امکان» است»، به اصلاح طلبان به عنوان «موتور محرکه» جنبش امید بستند»

او می نویسد که این دسته اگر چه اکنون به دلیل عریان شدن نگاه ابزاری اصلاح طلبان به جنبش، و فقدان دستاورد ملموس برای جامعه، سرخورده اند و جنبش را رو به نزول می دانند اما در عمل چاره ای جز حمایت غیرانتقادی از آنان نیافته اند. حصوری که شاخص های زنده بودن جنبش را «از یکسو میزان گرایش و آمادگی مردم برای مشارکت در آن و از سوی دیگر وجود بسترها و راهکارهای تحقق این مشارکت جمعی (و سازوکارهایی برای رشد و قوام آن)» می داند پاسخ خود را به این صورت، صورت بندی می کند که جنبش زنده است به دلیل اینکه عامل نخست وجود دارد (و ۲۵ بهمن [دلو] را دلیلی بر وجود این عامل می داند) ولی آن را در حالت تعلیق می داند، چرا که همچنان از عامل دوم محروم است. در واقع آنقدرها «شاداب» نیست و برای شاداب شدن آن ضروری است که از گفتمان سیاسی غالب بر آن فراتر رفت.

من اما با تشخیص امین حصوری همراهی ندارم. آن جنبش اعتراضی را که سنگرهای با آن همراه بودم شکست خورده می دانم. و در نتیجه پاسخ به چه باید کرد را در چشم اندازی متفاوت می جویم. از ضلع سوم واقعیت آغاز کنیم. ضلع سومی که امین حصوری مشخص می کند به نظر من ضلع سوم واقعیت سیاسی بوده و هست و نه ضلع سوم واقعیت جنبش. در سطح سیاسی، در سطح آنچه نمایندگی سیاسی نامیده می شود و با احزاب، شخصیت ها و سازمان های سیاسی معنا می شود، این سه قطب مورد اشاره حصوری به همان نحوی که ترسیم کرده است وجود داشت. ضلعی جنبش را بایکوت کرده و تحقیر می نمود، ضلعی تلاش داشت از آن استفاده ابزاری برد، و ضلع سومی که اصلاح طلبان را موتور محرکه می دید و اگر چه به آنها نقد داشت، اما به آنها امید بست و هنوز نیز چاره ای جز حمایت از آنان نیافته است.

اما در سطح واقعیت جنبش، به گمان من، موقعیت کمی دیگرگون بود. گروهی بودند که در جنبش مشارکت نکردند و کاری بدان نداشتند. گروهی نیز بودند که به منظور مهار آن و استفاده ابزاری از آن در آن مشارکت کردند. اما گروه سوم، همان موتور محرکه جنبش بود، یعنی آن مردمی که برای مبارزه و اعتراض به خیابان ها آمدند. «موتور محرکه» این مردم بودند. آنانی که یک حرکت اعتراضی را در خیابان های تهران پیش بردند و زمانی که شکست خوردند به خانه هایشان بازگشتند. با کشته ها و زخمی ها و اسرایشان. موتور محرک اصلاح طلبان نبودند. چرا که در این صورت می بایست بعد از یورش گسترده به سازمان ها و فعالان سیاسی آنها، در همان روزهای اول جنبش، این موتور از حرکت باز می ماند. اما به رغم آن موج نخست زندان ها و بازداشت ها، جنبش در خیابان ها در حال تحرک و تعمیق بود. در واقع در فاصله دی ماه [جدی] تا بهمن ماه [دلو] بود که جنبش از حرکت بازماند. یعنی درست در فاصله ای که سیاست سرکوب رژیم متفاوت شد و نوک حمله خود را متوجه محافل و سازمان یابی های خرد جوانان در سطحی گسترده کرد. افکندن سایه اعدام بر جوانان دستگیر شده در عاشورا، و کوچاندن

هزاران جوان به تبعید، بین ۵ تا ۱۰ هزار نفر از جوانان پیگیر جنبش خیابانی که نقش های سازمانده و فعالی در جنبش داشتند، جنبش را زمین گیر کرد و یا به کمپ های پناهجویی روانه کرد. یعنی در واقع فعالیت های یک پیکره ۵۰ هزارنفری را که نقشی مهم در تداوم جنبش خیابانی داشت، را مختل کرد و از کار انداخت. با از کار افتادن این موتور محرکه، جنبش در خیابان پایان یافت. در این نقطه جنبش خیابان شکست خورد. اما جنبش سبز زنده ماند. من از زاویه ای دیگر کاملاً با حکم خانم ملیحه محمدی موافقم که بیان کرده است «جنبش سبز جنبش خیابان نیست».

امین حصوری حیات یک جنبش را منوط به دو عامل می داند. نخست وجود تمایل مردم به مشارکت در آن و دوم وجود ابزار و بستر تحقق یابی این مشارکت. اما این دو عامل نمی تواند نام آنچه در ایران در سال هشتاد و هشت رخ داد را تعریف کند. با این عوامل می توان هر انتخاباتی را نیز یک جنبش نامید. چرا که انتخابات می تواند ابزار و بستر تحقق یابی مشارکتی مردمی باشد که متمایل به شرکت در آنند. در جمهوری اسلامی نیز تقریباً سالی نیست که انتخاباتی در کار نباشد. اما به لحاظ عینی، آنچه رخ داد را می توان جزء رخدادهای بسیار ویژه ای تعریف کرد که حداقل از سال شصت تاکنون شاهد آن نبودیم. اما چه چیز آن را به یک جنبش تبدیل کرد؟ مطالبه ای مشخص؟ رهبری معین؟ سازمان سیاسی نوپدید؟

آنچه این جنبش را پدیدار کرد، نه مطالبه رأی من کجاست که همان هفته نخست از موضوعیت افتاد، نه رهبری معینی، که معمولاً جنبش از پائین راه خود را باز می کرد و هیچ نقشه و طرح مشخصی از بالا برای جنبش وجود نداشت، و نه تشکیلات سیاسی فراگیر نوپدیدی بود، که اینک که موج مردمی فروکش کرده، تشکیلات های اصلاح طلب حتی توانائی سازماندهی یک تجمع صد نفره را نیز ندارند، بلکه تظاهرات های گسترده توده ئی در خیابان ها بود. خیابان همان نقشی را داشت که میدان تحریر مصر در انقلاب مصر ایفا می کرد. در نتیجه خالی شدن خیابان از تظاهرات های مردمی به معنای از میان رفتن آن جنبش است. آن چه که اکنون تحت نام منشور سبز موسوی باقی مانده است، روند یا حرکتی سیاسی است که حداقل از دو خرداد [جوزا] ۷۶ وجود داشته و هنوز نیز وجود دارد و پایان نیافته است. چیزی متمایز با جنبش خیابان. پس خانم محمدی بیراه نمی گوید زمانی که می گوید «جنبش سبز جنبش خیابان نیست»

گفتن اینکه جنبش در ایران شکست خورده است، خلاف نظر حصوری، ضرورتاً به معنای خوشحالی از ثابت شدن نظریه ها و مواضع بی تفاوت نسبت به جنبش مردم نیست. بلکه به نظر من راهگشائی به سوی آینده تنها زمانی امکان پذیر است که موقعیت را درست جمع کرده باشیم. نیز به این معنا نیست که مردم دیگر به خیابان ها نروند آمد و جنبشی در ایران شکل نخواهد گرفت. دینامیسم تحولات اجتماعی در ایران مسیری طولانی از مبارزه مردم برای آزادی و عدالت اجتماعی را نشان می دهد. جنبش ها زاده می شوند و اگر شکست بخورند، بدون آنکه مطالباتشان تحقق یافته باشد، بار دیگر جنبشی جدید زاده خواهد شد. جنبش سالهای سی که شکست خورد، در پایان دهه چهل جنبش نوین انقلابی زاده شد، و اگر در سال ۵۵ آن جنبش شکست خورد اما کمتر از دو سال بعد جنبشی مردمی طومار سلطنت را برچید، و اگر در سال شصت جنبش مدافعان آرمان های انقلاب در برابر خمینی و رژیم جدید شکست خورد، سی سال بعد دوباره جنبشی توده ئی برای آزادی و برابری زاده شد.

اهمیت قبول شکست در آن است که ما را به صورت جمعی وامی دارد که در این تجربه بازنگری کنیم و برای جنبش فردا درس بیاموزیم. از نظرگاه من یکی از عوامل مهمی که در شکست جنبش در خیابان نقش ایفا کرد آن بود که آن «موتور محرکه» جنبش قادر نشد نمایندگی سیاسی خود را بیافریند. و در نتیجه با بالارفتن هزینه ها، امید خود را به آفرینش راهی نوین از دست داد. چنین امیدی را آن آلترناتیو سیاسی می توانست زنده نگاه دارد که قدرت

و خواست تبدیل مطالبات مردم را در شعارها و برنامه های سیاسی مشخص داشته باشد. مردمی که در خیابان ها می رزمیدند و خون از پیکره شان چکه می کرد و جامعه ای عاری از تحقیر، تبعیض و استبداد می طلبیدند، به تدریج امید خود را از دست دادند چرا که تنها آلترناتیوهای سیاسی آنانی بودند که بر همین نظام تحقیر، تبعیض و استبداد ملتزم بودند.

اینجا به آخرین اختلاف خود با بحث امین حضوری می رسم. او در چه باید کرد خود به ضرورت فرا روی از گفتمان مسلط اصلاح طلبی بر جنبش اشاره می کند. رفتن به مدار بالاتری از این گفتمان. تراز بالاتری از ایده های جنبش معلق موجود. اما این چیز معلق موجود آن جنبش مردم نیست. آن جنبش شکست خورد چرا که گفتمان «انقلاب در وضع موجود» خام و ناقص و ضعیف بود و به یک نیروی سیاسی تبدیل نشد. نقطه عزیمت می باید کار کردن بر روی این روشنائی کوچک و لرزان باشد تا در جنبش آتی به آن حد از توانمندی، استحکام و انعطاف توأمان رسیده باشد که از پس این زایمان تاریخی برآید. ایده های مسلط را نمی توان به ترازای رهائی بخش تکامل داد. ایده های بدیل را باید از تاریکی در آورد و به ابزاری اثربخش تکامل داد.

پانویس

این متن پاسخی ست به نوشته امین حضوری زیر عنوان: “جنبش در لایبرنت / آیا جنبش زنده است؟”